

فصلنامه علمی - تخصصی فرهنگ پژوهش

شماره ۱۷، بهار ۱۳۹۳، ویژه علوم اجتماعی

مروری بر نظریه فرهنگ مکتب فرانکفورت

تاریخ دریافت: ۹۳/۵/۲۰ تاریخ تأیید: ۹۳/۷/۱

سیدمهدی یاراحمدیان*

چکیده

نظریه فرهنگ را می‌توان به منزله ادبیاتی دانست که در پی توضیح ماهیت فرهنگ و تبعات آن برای زندگی اجتماعی است. از نظریه‌هایی که پیرامون فرهنگ بیان شده، در مطالعات آکادمیک استفاده فراوانی می‌شود. نظریه فرهنگ می‌کوشد تا مسائل و عواملی را که به نوعی در ارتباط با فرهنگ بوده و در فرهنگ جریان دارند، به روشنی مشاهده کنیم؛ به تعبیر دیگر، نظریه فرهنگ چارچوبی است که موضوعات فرهنگی در آن به نظم آورده می‌شوند و سعی می‌کند بین عناصر و اجزا فرهنگ رابطه برقرار کند. نظریه فرهنگ با تعریف و ترسیم فرهنگ مطلوب، به اندیشمندان کمک می‌کند تا فرهنگ موجود در بسیاری از جوامع سرمایه داری را مورد نقد قرار دهند. نظریه فرهنگ مکتب فرانکفورت با تحلیل انتقادی صنعت فرهنگ به دنبال تبیین و ارزیابی فرهنگ توده‌ای است تا از این رهگذر بتواند فرهنگ والا و متعالی شکوفا کننده عقلانیت راستین را به انسان‌ها معرفی کند.

واژه‌های کلیدی: نظریه انتقادی، نظریه فرهنگ مکتب فرانکفورت، مکتب فرانکفورت، صنعت فرهنگ، فرهنگ توده‌ای، سلطه، صنعت آگاهی، جامعه توده‌ای



پښتو ښکلا څانګه علوم انساني او مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علوم انساني

میراث فکری و نظری این موسسه، بعدها با نام «مکتب فرانکفورت» یا «نظریه انتقادی»^۵ مشهور شد (صالحی امیری، ۱۳۸۶، ص ۱۲۰).

اعضای مکتب فرانکفورت ابتدا حرکت پژوهشی خود را در چارچوب مارکسیسم آغاز کردند لیکن در ادامه با تأثیرپذیری عمیق از آراء «ماکس وبر» جامعه شناس نامدار آلمانی و توجه به تحقیقات روان شناسانه تصمیم بر بازنگری مبانی مارکسیستی گرفتند. آنها عضو هیچ حزبی نبودند و اعضای این مکتب پژوهشگرانی عمل‌گرا بودند که با ظهور ناسیونال سوسیالیسم در آلمان در دهه ۱۹۳۰، از کشور آلمان اخراج شدند، در حالی که ساختار نظریات خود را طراحی کرده بودند (M.R Strik, 2000 p.19) و سپس به آمریکا مهاجرت کردند و در آن جا شدیداً به ارتباطات جمعی و رسانه‌ای به عنوان ساختارهای تعدی و ستم در جوامع سرمایه‌داری علاقه‌مند شدند (استیفن، ۱۳۸۴، ص ۵۷). در واقع به قدرت رسیدن حزب نازی در آلمان در دهه ۱۹۳۰ و سرکوبی تبعیض‌گرایانه یهودیان و سرکوبی توتالیتیر جناح چپ باعث شد که اعضای مکتب فرانکفورت ناگزیر از فرار به کشورهای دیگر (اروپای غربی و آمریکای شمالی) شوند. این مکتب برای مدتی در اوائل دهه ۱۹۴۰ در نیویورک به کار خود ادامه داد و سرانجام در اواخر دهه ۱۹۴۰، به همراه بعضی از مهم‌ترین اعضاء خود از جمله آدورنو و هورکهایمر به آلمان بازگشت (استریناتی، ۱۳۸۷، ص ۵۸).

در عمل می‌توان چهار دوره مشخص را در تاریخ موسسه و مکتب فرانکفورت مشخص کرد:

۱- دوره اول بین سال‌های ۱۹۲۳ تا ۱۹۳۲ است، زمانی که تحقیقات انجام شده در موسسه کاملاً متنوع و متفاوت بود و به هیچ وجه ملهم از برداشت خامی از اندیشه مارکسیستی به گونه‌ای که بعدها در نظریه انتقادی گنجانده شود، نبود. در این دوران مدیر موسسه «کارل گرونبرگ» مورخی اقتصادی و اجتماعی بود که به لحاظ تفکر، ارتباط نزدیکی



پښتو ښکته علمون انساني و مطالعات فرېښتې
پرتال جامع علمون انساني

۲- نظریه انتقادی

۱-۲- پیشینه مفهوم نقادی در فلسفه آلمان

برای درک مفهوم نظریه انتقادی اندیشمندان مکتب فرانکفورت باید پیشینه مفهوم نقادی را در فلسفه آلمان بررسی کنیم. امروز، «فلسفه انتقادی» یادآور معنایی از انتقاد است که ایده آلیسم آلمانی از فلسفه روشنگری وام گرفت و کامل کرد. به حق می توان گفت: اعضای مکتب فرانکفورت در تبیین و تحلیل نظریه انتقادی به شدت تحت تاثیر افکار انتقادی «ایمانوئل کانت» هستند، زیرا کانت پس از سنجش خرد ناب^۶ به طرح فلسفی خود عنوان انتقادی یا سنجش گرانه داده بود.

کانت در مقدمه کتاب سنجش خرد ناب بیان می کند: «دوران ما، دوران واقعی سنجش (انتقاد) است که همه چیز باید تابع آن باشد و در این رابطه بر این نکته تاکید می کند که: دین به وسیله تقدس خویش، و قانون گذاری به سبب اقتدار خویش، معمولاً می خواهند خود را از سنجش باز پس کشند. ولی سرانجام ناگزیر می شوند که خود را تسلیم سنجش یا انتقاد کنند، یعنی تسلیم آزمون آزاد و آشکار شوند» (کانت، ۱۳۸۷، ص ۱۹).

اندیشه انتقادی کانت در حقیقت افکار مکتب فرانکفورت را تحت تاثیر خود قرار داد و به نوعی پشتوانه معنوی آنان در تحقق آرمان های اومانیسیم گردید. خوش بینی مکتب فرانکفورت نسبت به تحقق آرمان های اومانیسیم در واقع میراث روشنگری سده هجدهم به شمار می آمد و این خوش بینی بر این فرض ناگفته استوار می شد که نظریه نقادانه توانایی دگرگون سازی جامعه را دارد تا انسان به آرمان های اومانیسیم نزدیک شود. این نظریه ابزار خرد آدمی است تا در تحقق اجتماعی اهداف و سیاست های انسان عقل محور، زندگی خود را سراپا دگرگون کند (احمدی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۲).



پښتونستان ښار
پښتونستان ښار
پښتونستان ښار

۲- ارائه طریق برای رسیدن به جامعه مطلوب و خردمحور؛

۳- افشای گرایش‌های حاکم بر جامعه و فراهم آوردن زمینه علمی برای جلوگیری از آثار گرایش‌های مخرب نازیسم؛

۴- کشف امکانات اجتماعی که مورد بهره‌داری کامل قرار نگرفته و نمی‌گیرند؛

۵- رهایی بشر از سلطه فرهنگ موجود برای رسیدن به آرمان‌های اومانیستی و روشنگری

۶- تاکید بر آنچه «می‌توانست باشد» به جای آنچه «هست»

در کل می‌توان بیان داشت که تمام نظریه‌های انتقادی برپایه و اساس اندیشه‌های اخلاقی و آرمان‌های اومانیستی، همچون تعهد، آزادی عقل خود بنیاد و... بنا شده است (جی و هوفناگلس، ۱۳۵۸، ص ۵۰).

۳- متفکران برجسته مکتب فرانکفورت

ماکس هورکهایمر (۱۸۹۵-۱۹۸۰)

ماکس هورکهایمر، فیلسوف آلمانی بود که از سال ۱۹۳۰ سرپرستی «موسسه تحقیقات اجتماعی فرانکفورت»^۷ را برعهده گرفت. هورکهایمر نخستین کسی بود که نظریه انتقادی را مطرح کرد و درباره آن مطالب مفصل نوشت. او همواره نظریه انتقادی را مخالف و در مقابل نظریه‌های سنتی می‌دانست و عقلانیت تکنولوژیکی را اساس یک دولت اقتدارطلب حاکم بر جوامع سرمایه‌داری می‌دانست. هورکهایمر بیش از همه به خاطر مقاله «نظریه سنتی و نظریه انتقادی»^۸ (۱۹۳۸) شهرت یافته است (پین، ۱۳۸۲، ص ۸۴۷).



پښتو ښکته ځاښه علوم انساني و مطالعات فرښکته
پرتال جامع علوم انساني

والتر بنیامین (۱۹۴۰-۱۸۹۲)

والتر بنیامین، فیلسوف و منتقد آلمانی تبار در سال ۱۸۹۲ در برلین به دنیا آمد. او را یکی از مشهورترین نظریه‌پردازان در باب فرهنگ در سده بیستم می‌دانند (صالحی امیری، ۱۳، ۱۳۸۶، ص ۱۳۱).

بنیامین بر این باور است که محصولات فرهنگی با پیشرفت تکنولوژی به شدت دست‌خوش تغییر و تحول واقع شده و این باعث شده که ارزش آیینی و هنری محصولات فرهنگی مخدوش شود. از نگاه او آن چه در مواجهه با محصولات فرهنگی در جوامع صنعتی رسمیت دارد، ارزش کالایی و مبادله‌ای آنهاست. اما با وجود این بنیامین معتقد است، وفور و تکثیر محصولات فرهنگی می‌تواند دارای فائده هم باشد، زیرا در این صورت دسترسی به محصولات فرهنگی و هنری دیگر در اختیار نخبگان و اشراف زادگان جامعه نیست و توده مردم هم می‌توانند با تکثیر گسترده محصولات فرهنگی، از آنها بهره ببرند. بنابراین گرچه امروزه اثر هنری، تجلی و ارزش آیینی گذشته را ندارد اما در میان مردم جای گرفته است و بر آگاهی هنری، زیباشناسی و از این رهگذر بر تلقی آنها از زندگی و موقعیت اجتماعی‌شان تأثیری ژرف می‌گذارد (مهدی‌زاده، ۱۳۸۹، ص ۲۸). بنیامین در اواسط دهه ۱۹۳۰ یکی از مهم‌ترین مقاله‌های موجود درباره هنرهای عامه در قرن بیستم را با عنوان «آثار هنری در عصر بازتولید ماشینی»^{۱۱} به نگارش درآورد. او در این مقاله سعی دارد تأثیر تولید و مصرف توده‌ای و تکنولوژی مدرن را بر جایگاه آثار هنری و اثر آنها را بر اشکال معاصر هنر عامه یا فرهنگ عامه ارزیابی کند (استریناتی، ۱۳۸۷، ص ۱۱۹).

اریک فروم (۱۹۸۰-۱۹۰۰)

اریک فروم روان‌کاو و فیلسوف پیرو مکتب فرانکفورت از جمله نخستین کسانی است که آراء «زیگموند فروید» را با اندیشه‌های «کارل مارکس» درهم می‌آمیزد تا از آن معجونی برای



پښتونستان ښار علمي او مطالعاتي مرکز
پرتال جامع علوم انساني

نظریه فرهنگ^{۱۲} مکتب فرانکفورت و مفاهیم محوری آن

نظریه فرهنگ مکتب فرانکفورت با تحلیل انتقادی صنعت فرهنگ به دنبال تبیین و ارزیابی فرهنگ توده‌ای است تا از این رهگذر بتواند فرهنگ والا و متعالی شکوفا کننده عقلانیت راستین را به انسان‌ها معرفی کند. از منظر مکتب فرانکفورت، نظریه فرهنگ، که نوعی نظریه انتقادی است، بهترین موقعیت را برای مطالعه، تحلیل و ارزیابی انتقادی فرهنگ موجود و حاکم در جوامع سرمایه‌داری، ایجاد می‌کند. تحلیل انتقادی فرهنگ نشان می‌دهد که فرهنگ موجود و حاکم در جوامع سرمایه‌داری بسیار متفاوت از فرهنگ متعالی و والا است. اندیشمندان این مکتب در این نظریه ضمن نقد فرایند عقلانی شدن و اندیشه روشنگری، با طرح مفهوم صنعت فرهنگ و فرهنگ توده، تصویری از جامعه مدرن عرضه می‌کنند که فاقد توانایی ترویج آزادی^{۱۳} و فردیت^{۱۴} راستین به عنوان آرمان‌های مهم اومانیزم است (مهدی‌زاده، ۱۳۸۹، ص ۱۹۰). در واقع نظریه فرهنگ اندیشمندان مکتب فرانکفورت به دنبال توضیح ماهیت فرهنگ موجود و تبعات آن برای زندگی اجتماعی، در جوامع سرمایه‌داری است و ابزارهایی را برای درک و تشخیص فرهنگ والا از فرهنگ توده‌ای فراهم می‌کند نظریه فرهنگ مکتب فرانکفورت توجه خود را به ارائه الگوهای اعمال تأثیرات صنعت فرهنگ بر ساختار اجتماعی و زندگی اجتماعی معطوف می‌کند. این نظریه می‌کوشد نقش فرهنگ را در تأمین ثبات، همبستگی، و فرصت یا در پابرجا نگه داشتن کشمکش، قدرت و بی‌عدالتی توضیح دهد (اسمیت، ۱۳۸۷، ص ۱۹).

مکتب فرانکفورت عمدتاً وارث سه چیز بود: نظریه ایدئولوژی و تصویر سرکوب‌گر و استثمارگر سرمایه‌داری از مارکس؛ تردید در عقل‌گرایی و تشخیص عقلانی‌شدن افراطی فرهنگ و علم مدرن از ماکس وبر؛ و این ایده که نظام اجتماعی تا حدودی از طریق سرکوب روانی عمل می‌کند از فروید (میلز، ۱۳۸۵، ص ۱۰۳).



پښتونستان ښار علمي او مطالعاتي مرکز
پښتونستان ښار علمي او مطالعاتي مرکز

محصولات صنعت فرهنگ را به او تحمیل می‌کند؛ و با این عمل فردیت و اختیار را از او می‌گیرند (Adorno and Horkheimer 1993 p.3).

براساس نظریه فرهنگ مکتب فرانکفورت، مفهوم صنعت فرهنگ منعکس کننده استحکام بت‌وارگی کالا، غلبه ارزش مبادله‌ای و رشد سرمایه‌داری انحصاری دولت است. این صنعت به سلیقه و اولویت‌های توده‌ها شکل بخشیده و به این ترتیب با تلقین مطلوب بودن نیازهای غیرواقعی، ناخودآگاه مردم را سازماندهی می‌کند. بنابراین، این فرهنگ در جهت نادیده گرفتن آرمان‌ها و ارزش‌های انسانی و نیازهای حقیقی، به کار می‌رود. این فرهنگ در این راستا به قدری موفق است که مردم هرگز پی نمی‌برند که چه اتفاقی رخ می‌دهد (استریناتی، ۱۳۸۷، ص ۹۶). آدورنو در کتاب دیالکتیک روشنگری بیان می‌کند: «مفاهیمی که صنعت فرهنگ به انسان‌ها تحمیل می‌کند موجب خنثی کردن تفکر است و پذیرش کلی نظام سرمایه‌داری را تقویت می‌کند و اثرات ایدئولوژی صنعت فرهنگ آن قدر عمیق و گسترده است که یک‌رنگی و یکسانی را جانشین هشیاری می‌کند» (آدورنو و هورکهایمر، ۱۳۸۹، ص ۹۰).

۲-۱- پیامدهای صنعت فرهنگ

۱-۲-۱- ایجاد فرهنگ توده‌ای

یکی از مهم‌ترین نتایج و اهداف صنعت فرهنگ، ایجاد یک فرهنگ توده‌ای است. صنعت فرهنگ هر اندازه قدرتمندتر شود، بیشتر می‌تواند با نیازهای مصرف‌کنندگان سروکار یافته، (پین، ۱۳۸۲، ص ۳۸۴). این نیازها را برای توده مردم ایجاد کرده، و تحت نظارت درآورد و به این نیازهای کاذب مشروعیت و اصالت بخشد؛ این در حالی است که توده مردم از این امر غافلند و نیازهای کاذب تولید شده توسط صنعت فرهنگ را نیاز واقعی می‌پندارند و خود را مستحق برآوردن آنها می‌دانند. در واقع می‌توان فرهنگ توده‌ای را برآیند صنعت فرهنگ



پښتونستان د علوم او انسانیت د مطالعاتو فریښتی
پرتال جامع علوم انسانیت

روزمره‌شان به عنوان فضاهای رهایی از کار و راه‌هایی برای استراحت، در عمل شیوه موثری در خدمت فرایندهای سرمایه‌داری و نظارت اجتماعی توده‌ها هستند، چون از الگوهای متداول و تکراری زندگی و شغلی در بیرون از محل کار نیز محافظت می‌کنند (نوذری، ۱۳۸۴، ص ۲۷۸).

۱-۲-۳- تثبیت و اعمال سلطه^{۱۲}

آدورنو بر این باور است که صنعت فرهنگ پدیده‌ای ارتجاعی، غیردموکراتیک، سرکوبگر و ایدئولوژیک است که در نهایت به سمت اعمال و تثبیت هر چه بیشتر سلطه حرکت می‌کند. عصاره و پیام اصلی عناصر تشکیل دهنده صنعت فرهنگ چیزی نیست جز هم‌نوایی، سازش، تسلیم، کناره‌گیری و انزوا. هورکهایمر و آدورنو بر این باورند که صنعت فرهنگ نقش عمده‌ای در بازتولید، تثبیت و اعمال سلطه در نظام سرمایه‌داری ایفا می‌کند. این صنعت، مصرف‌کنندگانی بی‌خاصیت و راضی ایجاد می‌کند که از هرگونه استعداد انتقادی در برابر سلطه نظام سرمایه‌داری و ایدئولوژی حاکم بر آن، بی‌بهره هستند. از دید آنان، هیچ تفکر مستقلی را نباید از مخاطبان صنعت فرهنگ انتظار داشت. مهم‌ترین ابزار برای ایجاد سلطه و خدمت به نظام سرمایه‌داری در این فرایند، تولید صنعتی سرگرمی و تفریح سطحی است، آن چیزی که به مخاطب اجازه می‌دهد تا در برابر واقعیت پست و مفلوک صنعت فرهنگ تسلیم شود و پیشاپیش راه را بر مقاومت ببندد (مهدی‌زاده، ۱۳۸۹، ص ۱۹۴).

در واقع «کارکرد اصلی صنعت فرهنگ در عصر سرمایه‌داری پیشرفته، از میان برداشتن هرگونه مخالفت اساسی با ساخت سلطه مستقر است و جامعه‌ای که در چمبر صنعت فرهنگ غلتیده باشد، هرگونه نیروی رهایی بخش را از دست می‌دهد» (بشیریه، ۱۳۸۳، ص ۱۸۵).



پښتو ښکته علمون انساني و مطالعات فرېښتې
پرتال جامع علمون انساني

خود، آزادی و اختیار را از انسان سلب می‌کند در حالی که خود انسان متوجه این امر نیست. تئودور آدورنو و ماکس هورکهایمر، در کتاب «دیالکتیک روشنگری»^{۱۹} ضمن نقد فرایند عقلانی‌شدن^{۲۰} و اندیشه روشنگری، با طرح مفهوم صنعت فرهنگ، تصویری از جامعه نوین عرضه می‌کنند که توان ترویج آزادی و فردیت راستین را از دست داده است و این امر را موجب رکود و انحطاط آرمان‌های اومانیستی می‌دانند (آدورنو و هورکهایمر، ۱۳۸۹، ص ۲۶۶).

آدورنو و هورکهایمر در کتاب دیالکتیک روشنگری بیان می‌کنند «آنچه انسان می‌خواهد از طبیعت و فرهنگ بیاموزد این است که چگونه آن را به کار گیرد تا به طور کامل بر آن و بر دیگر انسان‌ها مسلط شود، و روشنگری با انسان همان طوری برخورد می‌کند که یک دیکتاتور با مردم برخورد می‌کند» (آدورنو و هورکهایمر، ۱۳۸۹، ص ۹). آنها صنعت فرهنگ را فریب‌توده‌ای و روند تکامل اجتماع و تاریخ را سیطره کامل عقل ابزاری بر طبیعت، جامعه و تاریخ می‌دانند. آنها حاکمیت عقل ابزاری و گونه بارز آن «پوزیتیویسم» را یکی از عرصه‌های سلطه‌گری در جهان جدید می‌دانند که به شیء‌واره کردن جهان اجتماعی و تقلیل هر چیز بشری به متغیرهای اجتماعی گرایش دارد (مهدی‌زاده، ۱۳۸۹، ص ۱۹۱).

هربرت مارکوزه در کتاب «خرد و انقلاب»^{۲۱} با حمله به آئین اثباتی اگوست کنت، آن را نظریه‌ای ضدانقلابی و واکنشی نسبت به عقل‌گرایی نقاد به شمار می‌آورد. او بر این باور است صنعت فرهنگ موجب تضعیف عقلانیت علمی و راستینی می‌شود که کنت به آن اشاره کرده بود و این امر باعث می‌شود که انسان را در درون الگوی ابزار گونه خود، در ردیف اشیاء قرار دهد و بدین شیوه موجب محو آرمان‌های روشنگری می‌شود (مارکوزه، ۱۳۸۸، ص ۳۴۶).

مهم‌ترین ارزش برای انسان در نگاه نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت، خرد ناب، آزادی، شادی، صداقت و عقل محوری است، در حالی که تمام این مفاهیم در مکانیسم صنعت فرهنگ دستخوش تغییر و تحول شده است. زیرا صنعت فرهنگ با دروغ‌ها و نه واقعیت‌ها، با نیازها و



پښتو ښکته علمون انساني و مطالعات فرېښتې
پرتال جامع علمون انساني

۳- مشروعیت بخشی^{۲۳}

مشروعیت بخشی از نگاه این مکتب واژه‌ای است که به پذیرش حق حاکمیت حاکمان از سوی افراد یک جامعه اشاره دارد (ادگار و سجویک، ۱۳۸۷، ص ۲۴۳). اعضای این مکتب بر این باورند که جامعه‌شناسی رسمی و سنتی با مشروعیت بخشیدن به وضع موجود در جوامع سرمایه‌داری، وضع موجود را پذیرفته و نه از اوضاع جامعه بطوری جدی انتقاد می‌کند و نه بر آن است تا ساختار اجتماعی فرهنگ موجود را تعالی بخشد. هدف مرکزی و اصلی مکتب فرانکفورت در این نظریه، انتقاد از جامعه سرمایه‌داری، فرهنگ، دانش و به طور کلی نظام حاکم بر آن است. تمام اعضای مکتب فرانکفورت در این مورد متفق القول بودند که جامعه‌شناسی سنتی با ابزار مشروعیت بخشیدن به نظام حاکم در جوامع، در جهت انهدام فردیت، صداقت، عقلانیت گوهرین و آرمان‌های اومانیسیم عمل می‌کند (لوونتال، ۱۳۸۶، ص ۳۳). اصحاب مکتب فرانکفورت، همچون مارکس، مفهوم «سلطه» در جامعه مدرن را مورد بررسی قرار دادند، اما آن را همانند مشروعیت بخشی، امری فرهنگی خواندند نه اقتصادی. اعضای این مکتب با ارائه این نظریه می‌پنداشتند که در جامعه جدید، سرکوب ناشی از عقلانیت صوری جانشین استثمار اقتصادی گذشته شده است. به نظر اعضای مکتب، عقلانیت صوری در مشروعیت بخشی به نظام حاکم در جوامع، به معنی انتخاب بهترین و موثرترین «سلطه» برای دستیابی به «هدف» خاص است و شکی نیست که هدف را صاحبان قدرت در جامعه تعیین می‌کنند (لوونتال، ۱۳۸۶، ص ۳۶).

۴- صنعت آگاهی^{۲۴}

یکی دیگر از مفاهیم این مکتب صنعت آگاهی است. مکتب فرانکفورت با استفاده از این مفهوم ادعا می‌کنند که آگاهی انسان یک خصلت بدیهی یا از پیش تعیین شده نیست. آگاهی



پښتونستان ښار علمي او مطالعاتي مرکز
پرتال جامع علوم انساني

یک سو، ظهور انواع محصولات انبوه صنعتی ماشینی باعث تغییرات فاحش در زندگی اجتماعی می‌شود و از سوی دیگر، رشد شهرهای بزرگ و پرجمعیت به عنوان مکان‌هایی که روز به روز مردم بیشتری را برای کار و زندگی به خود جلب می‌کنند، اصول ارزشی اومانیزم را که مردم را به هم پیوند می‌داد، سست و فاسد کرده است. از بین رفتن کشاورزی، نابود شدن جوامع روستایی سنتی، افول مذهب و سکولار شدن جوامع که با گسترش دانش علمی پیوند خورده است، رواج کارهای ماشینی یکنواخت و کارهایی که موجب از خود بیگانگی انسان‌ها در جامعه می‌شود، تثبیت الگوهای زندگی در شهرهای بزرگ و نابسامان مملو از توده‌های بی‌نام و نشان، فقدان نسبی وحدت اخلاقی که از آرمان‌های روشنگری اومانیزم بود، همه در ظهور جامعه توده‌ای و فرهنگ توده‌ای نقش داشته‌اند. از منظر اصحاب مکتب فرانکفورت جامعه توده‌ای و فرهنگ توده‌ای موجب انهدام و رکود خرد و اخلاقیات در جامعه می‌شود. انسان در این جامعه قدرت استفاده از خرد و عقل راستین خود را ندارد و رفته رفته، موجب زوال تمام ارزش‌های انسانی می‌شود (استریناتی، ۱۳۸۷، ص ۲۷).

نتیجه‌گیری

پیشرفت علوم و تکنولوژی در عصر روشنگری قرن هیجدهم میلادی باعث مسلط شدن تکنولوژی بر اندیشه، خرد و آزادی انسانی و اجتماعی شده بود. مکتب فرانکفورت با ارائه نظریه فرهنگ خود در برابر این تسلط بر انسان و اجتماع انسانی واکنش نشان داد. از مهم‌ترین مفاهیم کلیدی در نظریه فرهنگ مکتب فرانکفورت می‌توان از صنعت فرهنگ، ایدئولوژی، مشروعیت بخشی، صنعت آگاهی و جامعه توده‌ای نام برد. نظریه فرهنگ این مکتب در برگیرنده انتقاد از جامعه و نیز نظام‌های گوناگون معرفتی است و هدف نهایی آن افشای دقیق‌تر جامعه است، انتقاد عمده نظریه فرهنگ عبارتند از:



پروپوزیشن گاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

۱. استریناتی، دومینیک، (۱۳۸۷)، مقدمه‌ای بر نظریه فرهنگ، ترجمه ثریا پاک نظر، تهران، انتشارات گام نو، چاپ سوم.
۲. آدورنو، تئودور، (۱۳۸۸)، علیه ایدئالیسم، ترجمه مراد فرهادپور، تهران، نشر گام نو، چاپ دوم.
۳. احمدی، بابک، (۱۳۸۷)، خاطرات ظلمت درباره سه اندیشگر مکتب فرانکفورت (آدورنو. هورکهایمر. والتر بنیامین)، تهران، نشر مرکز، چاپ چهارم.
۴. ابراهیمی، جعفر، محمد امیری و مهدی عامری، (۱۳۸۶)، «مکتب فرانکفورت و نظریه انتقادی»، پژوهش نامه علوم اجتماعی، سال اول، شماره چهارم.
۵. اسمیت، فیلیپ، (۱۳۸۷)، درآمدی بر نظریه فرهنگی، ترجمه حسن پویان، تهران، نشر دفتر پژوهش‌های فرهنگی، چاپ دوم.
۶. آدورنو، تئودور و ماکس هورکهایمر، (۱۳۸۹)، دیالکتیک روشنگری، ترجمه مراد فرهادپور، تهران، نشر گام نو، چاپ چهارم.
۷. ادگار، اندرو و پیتیر سجویک، (۱۳۸۸)، مفاهیم کلیدی در نظریه فرهنگی، ترجمه ناصرالدین علی تقویان، تهران، انتشارات دفتر برنامه ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگ، چاپ اول.
۸. اسولیوان، تام و جان فیسک، (۱۳۸۵)، مفاهیم کلیدی ارتباطات، ترجمه میرحسن رئیس زاده، تهران، انتشارات فصل نو، چاپ اول.
۹. باتامور، تام، (۱۳۷۵)، مکتب فرانکفورت، ترجمه حسینعلی نوذری، تهران، نشر نی، چاپ اول.
۱۰. بشیریه، حسین، (۱۳۸۳)، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، تهران، نشر نی، چاپ نهم.
۱۱. پین، مایکل، (۱۳۸۲) فرهنگ اندیشه انتقادی از روشنگری تا پسامدرنیته، ترجمه پیام یزدانجو، تهران، نشر مرکز، چاپ دوم.
۱۲. جی، مارتین و هاری هوفناگلس، (۱۳۵۸)، جامعه شناسی انتقادی در راه شناخت مکتب فرانکفورت، ترجمه چنگیز پهلوان، تهران، انتشارات نوید، چاپ اول.
۱۳. شایان مهر، علیرضا، (۱۳۸۰)، دایره المعارف تطبیقی علوم اجتماعی، تهران، انتشارات کیهان، چاپ اول.
۱۴. صالحی امیری، سیدرضا، (۱۳۸۶)، مفاهیم و نظریه‌های فرهنگی، تهران، انتشارات ققنوس، چاپ اول.
۱۵. کانت، ایمانوئل، (۱۳۸۷)، سنجش خرد ناب، ترجمه میرشمس الدین سلطانی، تهران، چاپ سوم.
۱۶. لینل جان، استیفن، (۱۳۸۴)، نظریه‌های ارتباطات، ترجمه محمد رضا نوربخش و سید اکبر میرحسینی، تهران، انتشارات جنگل، چاپ اول.
۱۷. لوونتال، لئو، (۱۳۸۶)، رویکردی انتقادی در جامعه شناسی ادبیات، ترجمه محمد رضا شادرو، تهران، نشر نی، چاپ اول.



پښتونستان د علومو انساني او مطالعاتو فریښی
پرتال جامع علوم انسانی